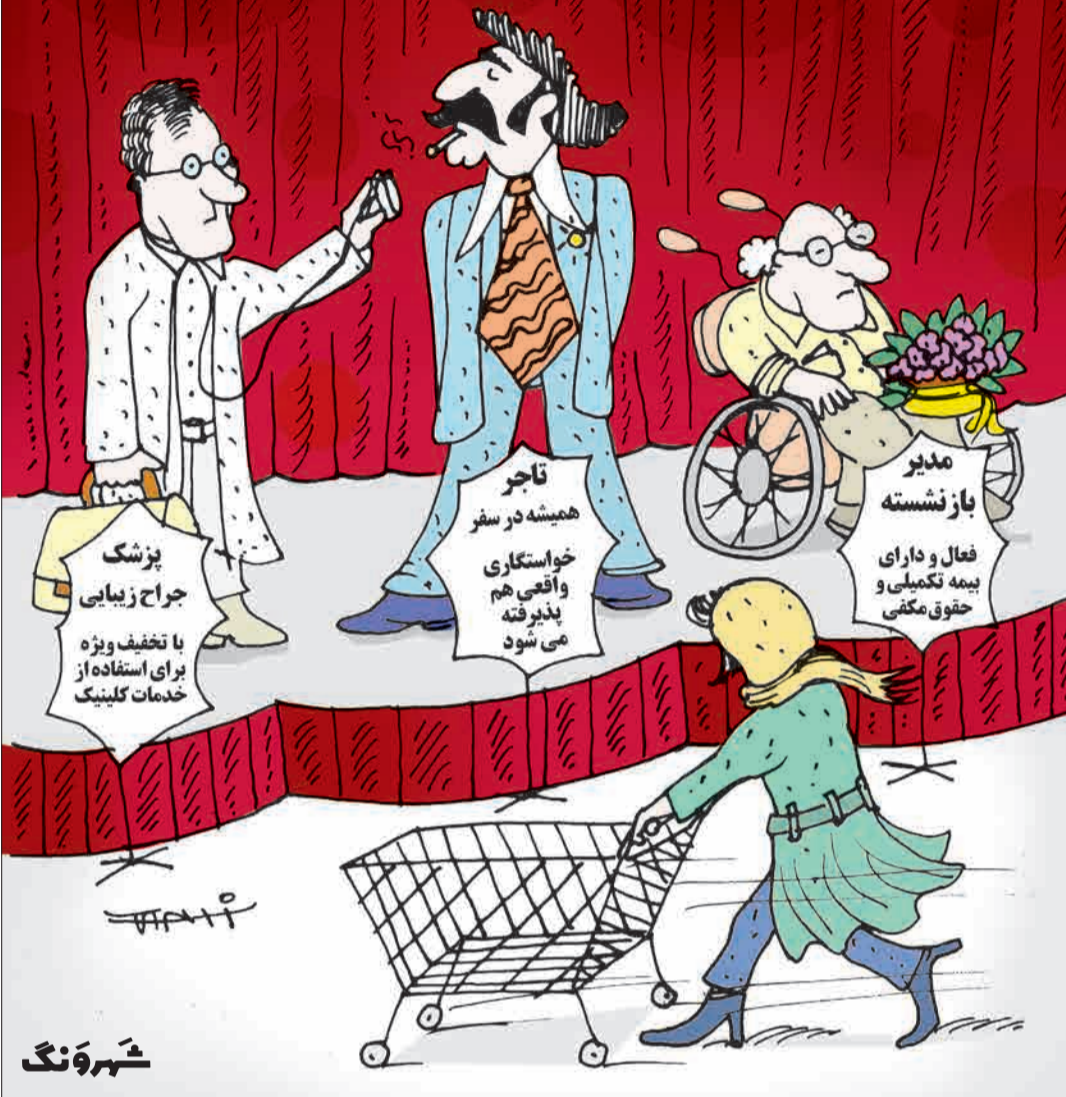


تماشاخانه

کیوان زرگری | کارتوننویست | keyvanzargari@yahoo.com



در حاشیه ثبت آگهی خواستگاران صوری در فضای مجازی



شهر ونگ



شهر زیبا

شعور ربطی به شغل ندارد

«آخرش هم که طلاق گرفت برگشت پیش باباش. می گفتن شوهره سر و گوشش می جنبیده.» گفت: «ببین! تو کلا انگار عادت داری بقیه رو از زو ظاهر قضاوت کنی. کی بهت اجازه داده که این جور همه رو جاج کنی؟ هیچم سر و گوشش نمی جنبید. یه سوءتفاهم بود که دور و وری ها الکی گنده اش کرد.» گفتیم: «بابا حالا چرا آن قدر اعصاب ضعیفه. یه چی شنیده بودم گفتم دیکه.» گفت: «آخه من رو این مسائل حساسم. یعنی چی که همه به کار هم کار دارن؟» گفتیم: «آره واقعا راست می گی. کار خوبی نیست. منم باید ترک کنم این عادت رو.» لباسش را درست کرد و گفت: «یکی این فضولی کردن خیلی رو اعصابمه. یکی هم کیسه نایلون اضافی گرفتن از مغازه.» گفتیم: «آره این دومی رو که منم خیلی مخالفشم. طبیعت رو نابود می کنه.» گفت: «طبیعت واقعا خیلی مهمه. آدم می ره تو طبیعت غیر از رد پاش هیچ چیزی نباید جا بذاره. خیلی بده که یه سریا اشغال می ریزن تو طبیعت ... من خودم همیشه کفش برمی دارم می دارم تو پاکت کاغذی ولسی امروز یادم رفت بیارم.» گفتیم: «اشکال نداره. پاکت هست جلو در. لازم داری بردار.» یک پاکت کشید بیرون و کتونی های من و چند تا کفش دیگری که دور و برش بود را انداختش. گفت: «دمت گرم واقعا. تعداد کفش ها زیاد شده بود، بردنش سخت بود.» گفتیم: «خواهش می کنم. فقط اون سایز ۴۳ نه. اگه به پات نمی خوره یه دونه کوچیکترش هم دارم.» گفت: «نه بابا ردیفه. کفی می دارم درست می شه.» و دست دادیم و خداحافظی کردیم و رفت.

بدم.» این حرفم بدجور بهش برخورد. گفت: «اصلا ربطی به خنگی نداره. اشتباه شغلی برای همه پیش میاد. الان من اومدم کفش ها رو بردارم شما خرم منو گرفت. یعنی من خنکم؟ یا تو خیلی باهوشی؟» گفتیم: «حالا من که جسارت نکردم ...» گفت: «نه دیکه. منظورت همین بود. در صورتی که من زرتنگ ترین دزد این محله. می دونی تا حالا مال کی ها رو دزدیدم؟» گفتیم: «کیا؟» پایش را تکیه داد به در آسانسور و گفت: «حدس بز.» سرم را خاراندیم و گفتیم: «چه می دونم. برنج های انباری این آقا ملکی اینا؟» گفت: «برو بالا.» گفتیم: «طلاهای این ساختمان روبه رویه؟» ابروهایش را انداخت بالا یعنی برو بالا. گفتیم: «بگو بابا. من نمی توئم حدس بز نم.» گفت: «چند وقت پیش یادتسه کل ضبط و باندهای ماشین های تو پارکینگ باز شده بود؟» یادته کل ساختمان جمع شده بود تو پارکینگ و همه دوربین های مدار بسته رو هم چک کردن ولی آخرش هم نتونستن بفهمن کار کی بوده؟» گفتیم: «آره آره. لعنتی کار تو بود؟» دست هایش را با افتخار باز کرد. لبخندی از سر افتخار زد و گفت: «تازه این به چشمه ریز بود. خواستگاری آقا عزیز اینا یادته؟ یه عالمه مهمون داشتن؟» گفتیم: «آره آره.» گفت: «یه گونی آوردم هرچی کفش جلوی در بود، جمع کردم بردم. خیلی بود، شاید چهل جفت.» گفتیم: «چهل جفت؟ چه خبره؟» خواستگاری بوده یا عروسی؟» گفت: «خواستگاری بود ولی اینا رسم دارن برای خواستگاری همه فامیل رو می برن. البته بچه ها رو نمی گنا. فقط زن و شوهری دعوت می کنن.» گفتیم:



حسام حیدری | طنزنویس

چندبار بود که دزد کفش هایم را می برد. دو جفت کتونی دوردوزی شده خوشگل که برای هر کدام سه ماه، یک چهارم از حقوقم را کنار گذاشته بودم و یک کفش زرتنگی براق که راست کار عروسی های فامیلی بود و حتی یک جفت صندل که قیمت زیادی هم نداشت. این بود که این دفعه کتونی های دم دستی ام را طعمه گذاشتم و پشت در کشیدم و تا آمد، مچش را گرفتم. پسرک جوانی بود با موهای فر فری بلند و سیبل دسته موتوری که دستمال گردن بسته بود و داشت پیپ می کشید. گفتیم: «خجالت نمی کشی کفش های منو می دزدی؟» نگاهی از سر انزجار به سر تا پایم انداخت. انگار موجود ناقص الخلقه مفکو کی دیده است. گفت: «خب کفش های کی رو بدزدی؟ کفش های طبقه بالایی تون رو که تازه از کار بیکار شده بدزدی خوبه؟ تو راضی می شی؟» حرفش منطقی به نظر می رسید. گفتیم: «خب من چی کار کنم؟ کفش های این روبه رویی ها رو بدزد. این که پولش از پارو بالا می ره. ماشینش هم خفته.» سبزه کتونی هایم را نگاه کرد و یک پک عمیق به پیشش زد. گفت: «این؟ این که بابا با سیلی صورتش رو سرخ نگه می داره. هرچی پول داشت داد ماکارونی ریخته تو بازار، همه زندگیش به یاد رفته.» گفتیم: «خب می خواست حواسش رو جمع کنه. تاوان خنگی اونو که من نمی تونم

توی دنیای پر از اندوه و جنگ پیراگفتم: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

شماره هشتصد و چهل و سوم



رئیس جمهوری فیلیپین: در ایسلند جرمی رخ نمی دهد، چون آنها فقط یخ دارند

یک ایرانی: «یعنی با یخ ها نمی شه اختلاس کرد؟!»

یکی از حروف الفبا: ما که از باد هوا هم استفاده بهینه می کنیم! بدهکار بزرگ بانکی: من خودم چندمیلیارد وام گرفتم که قالب یخ وارد کنم! یک مسئول: می توانیم تحت عنوان شرکت های نوین به دوستان ایسلندی خود کمک کنیم! مردم: اتفاقا پول ما هم مثل یخ شده، به سر کوجه نرسیدیم آب می شه!

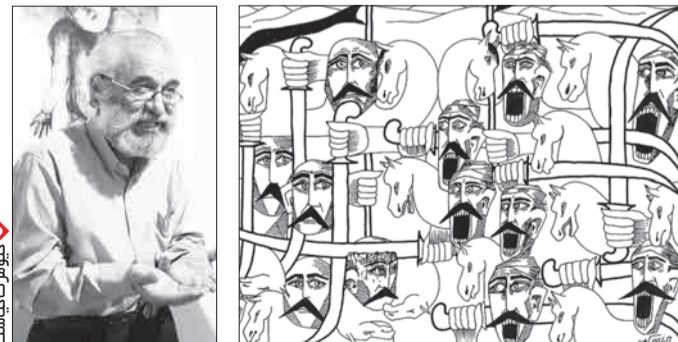
خبر خوش! در این اخبار تلخ و دردآور یکیشان بود یک مقدار بهتر برای کل سربازان کشور کچل کردن ضروری نیست دیگر! ارمان زمان فشمی #شهر ونگ



شهر نگار

کیومرث کیاست: کار تونیستی بدون حاشیه و خودنمایی

یحیی تدین | کیومرث کیاست، متولد ۱۳۲۷ تبریز، کاریکاتورپست و نقاش؛ اینها برای معرفی او کافی است. البته اگر خواسته باشیم به شیوه کیومرث کیاست نگاه و زندگی کنیم، بدون حاشیه و خودنمایی، مستقل از وابستگی های مرسوم دنیای مادی، به دور از زرق و برق های رایج میان مدعیان هنر، با همان ویژگی های اصیل مردم و فرهنگ غنی آذربایجان؛ به این خاطر تعجبی ندارد اگر با همه مشکلاتی که در شهرستان ها برای اهالی هنر وجود دارد، باز تبریز بیرون نگذاشته است. خود او در این باره می گوید: «در تمام سال های زندگی ام سعی کرده ام در عرصه های هنری تبریز فعال باشم، اما اتفاق ویژه ای در تبریز نمی افتد؛ با این حال من از تبریز ناامید نیستم.» از نظر سبک کار، کیومرث متعلق به مکتب اکسپرسیونیسم است. دنیای اطراف را سیاه می بیند و با استفاده از قلم فلزی و مرکب که عمق سیاهی را بهتر از هر وسیله ای به رخ بیننده می کشد و با مهارت و استادی به نمایش می گذارد. درون مایه آثار وی در یک کلام روایت رنج است. مرثیه ای خوفناک برای موجودی درمانده و معلق در هستی که هم صدا با کافکا سروده است: «زندگی لذت بخش، توهمی بیش نیست».



تقویم تاریخ

سرمدار گرما گرمدار وزیر امور خارجه وحید میرزایی | طنزنویس

این روزها اتفاقات و رویدادهای زیادی در کشور در حال رخ دادن است و تعداد این اخبار آن قدر زیاد است که صداوسیما علیرغم میل باطن و ذاتی، نتوانسته آنها را پوشش دهد. در واقع صداوسیما نیم ساعت اخبار ۳۰:۲۰ در اختیار دارد که در همان نیم ساعت باید هر چه شقایق در این مملکت هست را به گوزن های استرالیایی پیوند دهد. برای همین در راستای رسالت رسانه ای شهرونگ، در این جا قصد داریم به رویدادهایی بپردازیم که صداوسیما به علت کثرت اخبار و ضیق وقت نتوانسته است به آنها بپردازد.

ایرانیان سلام. گرمای بی سابقه هوا در اکثر مناطق کشور باعث آزار و اذیت مردمی شد که برای موفقیت کشور تلاش می کنند. به گزارش مردمی در همین زمینه توجه فرمایید: شهر ونگ: شهروند عزیز سلام. تا حالا همچین گرمایی رو تجربه کرده بودین؟ به نظر تون دلش چیه؟ شهروند: نه هرگز. من یه کارگر ساده هستم و در آمدم پایینه. مناسبانه با بی توجهی های صورت گرفته مخصوصا وزیر امور خارجه، گرمای هوا باعث شده زن و بچه های بیمار بشند و من نتونم مایحتاج زندگی ام رو تأمین کنم. اگر مسئولان مخصوصا وزیر امور خارجه نمی تونند دمای هوا رو تنظیم کنند، استعفا بدند تا کسانی که می تونند رفاه و آسایش رو برای مردم تأمین کنند، وارد عرصه بشند. با تشکر از برنامه های خوب صداوسیما.

به خبری که هم اکنون به دستمان رسید، توجه فرمایید. گرمای بی سابقه و وحشتناک در غرب ساختار سیاسی اتحادیه اروپا و همچنین آمریکا را در هم شکست. گرمای هوا در ایالت ماساچوست به حدی رسید که مردم این ایالت خواستار استعفا رئیس جمهوری و رئیس خزانه داری آمریکا شدند. در پی افزایش بی سابقه گرما در آلمان و فرانسه نیز مردم با در دست داشتن پلاکاردهایی خواستار تغییر ساختار سیاسی اتحادیه اروپا شدند. آنجا مرکل صدراعظم آلمان در پی این اعتراض ها، دچار لرزش شدید شد و همچون مارمولک به خود لرزید. به طور کلی غرب به دلیل فساد گسترده سردمداران آن، دچار گرمای شدید شده و در حال فروپاشی است. به گزارشی که همکارم «حسینی هات» در همین زمینه از سطح شهر تهیه کرده است، توجه فرمایید. حسینی هات: سلام هموطن. می بینم که خیلی سرحالی تو این هوای گرم. این همه انرژی از کجا میاد؟ شهروند: سلام. چرا که نه. درسته هوا یه کم گرم شده اما ما با انرژی داریم کار می کنیم تا چرخ اقتصاد رو بچرخونیم. با وجود تمام مشکلات هر وقت تو این چندماهه نامید شدیم، شیش با دین سربالای گاندو انرژی گرفتیم و به کار و تلاش ادامه دادیم. فقط ای کاش وزیر امور خارجه به کم بیشتر به فکر مردم باشه و بتونه در راستای تعهدات برجام برای مردم کولر تهیه کنه. البته هوا هم اونقدر گرم نیست. این مردم به این سادگی ها گرمشون نمیشه.